

مقاله پژوهشی

نقد تحلیلی دیدگاه سید حسین نصر درباره موسیقی (بازخوانی نسبت امر قدسی، تاریخ و صورت هنری در افق سنت‌گرایی)

حسین قنبری احمدآباد*

گروه موسیقی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۶

چکیده

«سید حسین نصر» در چهارچوب سنت‌گرایی و حکمت خالده، هنر سنتی را تجلی امر قدسی و موسیقی را بازتابی از نظم کیهانی می‌داند. در این دستگاه نظری، رنسانس به‌عنوان نقطه عطفی در گسست از افق قدسی تفسیر می‌شود و هنر دوران مدرن، به‌ویژه از رنسانس به بعد، غالباً فاقد پیوند وجودی با امر متعالی تلقی می‌گردد. نظریه نصر یکی از صورت‌بندی‌های متافیزیکی مهم درباره هنر در اندیشه معاصر است و به‌ویژه در مطالعات مربوط به هنر اسلامی و موسیقی سنتی تأثیر قابل توجهی داشته است. بااین‌حال، نسبت میان سه سطح در این نظریه نیازمند واکاوی دقیق‌تر است: نخست، قدسیت به‌مثابه حقیقتی فراتاریخی؛ دوم، روایت تاریخی از گسست رنسانسی و سوم، معیارهای عینی برای تمایز موسیقی قدسی از دیگر اشکال موسیقایی. مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان ادعای فراتاریخی بودن امر قدسی را با محدودشدن تحقق تاریخی آن به جامعه سنتی سازگار کرد و تا چه اندازه صورت‌بندی تاریخی نصر از رنسانس با شواهد تاریخ هنر و موسیقی انطباق دارد. این مطالعه با رویکردی تحلیلی-انتقادی و با تکیه بر آثار اصلی نصر، گفت‌وگوی او با «الیوت دویچ» و نیز پژوهش‌های تاریخ هنر و موسیقی، به بررسی انسجام درونی این دستگاه نظری می‌پردازد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد هرچند مبانی متافیزیکی نظریه نصر انسجام دارد، در سطح تحلیل تاریخی و در تعیین شاخص‌های قدسیت موسیقایی تنش‌هایی مفهومی پدید می‌آید که بدون بازصورت‌بندی دقیق‌تر همچنان حل‌نشده باقی می‌مانند. هدف این نقد، نفی سنت‌گرایی نیست بلکه نشان‌دادن خلأهای نظری است که توجه به آن‌ها می‌تواند به غنای بیشتر این چهارچوب بی‌انجامد.

واژگان کلیدی: سید حسین نصر، سنت‌گرایی، موسیقی قدسی، رنسانس، هنر سنتی

مقدمه

در سنت‌گرایی معاصر، به‌ویژه در آثار متفکرانی چون «رنه گنون»، «فریتیف شوئون»، «تیتوس بورکهارت» و «سید حسین نصر»، هنر نه فعالیت صرفاً زیباشناختی، بلکه نحوه تجلی حقیقت متعالی در عالم انسانی تلقی می‌شود. در این دستگاه فکری، جهان سنتی جهانی است که در آن مراتب وجودی به‌صورت نمادین در هنر بازتاب می‌یابد و هنر سنتی در پیوندی درونی با امر قدسی شکل می‌گیرد (Burckhardt, 1967; Nasr, 1987). سید حسین نصر در آثار مهم خود (Nasr, 1987; 1389)، هنر سنتی را تجلی امر قدسی و انعکاسی از نظم کیهانی معرفی

می‌کند. در این چهارچوب، قدسیت کیفیتی روان‌شناختی یا اجتماعی نیست، بلکه امری وجودی و هستی‌شناختی (ontological) است؛ به عبارت دیگر، قدسیت در سطح واقعیت هستی قرار دارد، نه صرفاً در سطح تفسیر انسانی (Nasr, 1989, 8-10).

نصر (Nasr, 1987, 15) تصریح می‌کند هنر سنتی به‌دلیل موضوعش سنتی نیست، بلکه «به‌سبب انطباقش با قوانین کیهانی صورت‌ها» سنتی است. این معیار نشان می‌دهد سنتی بودن هنر نه به محتوا، بلکه به ساختار و صورت هنری آن بستگی دارد. از منظر نصر، هنر قدسی (Sacred Art) هنری است که مستقیماً در بستر آیینی و شعائری شکل می‌گیرد و حضور امر متعالی را ممکن می‌سازد؛ هنر سنتی

ادبیات موجود بررسی می‌شود و سپس مبانی متافیزیکی نصر تحلیل می‌گردد. در نهایت نسبت آن با تاریخ هنر و نمونه‌های موسیقایی به‌صورت تطبیقی ارزیابی خواهد شد.

پیشینه پژوهش

• سنت‌گرایی و مبانی نظری هنر قدسی

سنت‌گرایی (Traditionalism) در قرن بیستم به‌مثابه جریانی فکری شکل گرفت که در برابر مدرنیته، سکولاریسم و نسبی‌گرایی معرفتی از وجود حقیقتی مطلق و فراتاریخی دفاع می‌کرد (Sedgwick, 2004, 23-30). رنه گنون (Guénon, 2001, 7-12) با طرح ایده «حکمت خالده» (Perennial Wisdom) مبانی متافیزیکی این جریان را صورت‌بندی کرد و از وجود سنتی واحد و فراگیر در پس صورت‌های گوناگون ادیان سخن گفت. در آثار فریتیوف شوئون (Schuon, 2005, 1-6)، این حکمت جاودانه در قالب نظامی از مراتب وجود و نمادشناسی دینی بسط یافت و رابطه میان صورت‌های دینی و حقیقت متعالی تحلیل شد. تیتوس بورکهارت (Burckhardt, 1967, 7-12) نیز این چهارچوب را در تحلیل هنر سنتی و به‌ویژه هنر اسلامی به کار برد و نشان داد که چگونه معماری، هندسه و تزیینات اسلامی بازتابی نمادین از نظم کیهانی و اصول متافیزیکی‌اند.

نصر در امتداد همین سنت فکری اما با تمرکز ویژه بر جهان اسلام، کوشید دستگاهی منسجم در باب هنر سنتی ارائه دهد. او در آثارش (Nasr, 1987, 6-10)، هنر اسلامی را تجلی اصل توحید و بازتاب «وحدت در کثرت» معرفی می‌کند و تأکید دارد ساختارهای هنری در تمدن اسلامی ریشه در جهان‌بینی توحیدی دارند. در این چهارچوب، هنر سنتی نه‌صرفاً محصول ذوق فردی هنرمند، بلکه ظهور صورت‌هایی است که در سنتی معنوی و فراتاریخی ریشه دارند (ibid., 11-15).

پژوهش‌های متعددی در حوزه هنر اسلامی، معماری سنتی و نمادشناسی دینی از این چهارچوب نظری بهره برده‌اند و آن را برای تبیین انسجام درونی هنر سنتی کارآمد دانسته‌اند (Burckhardt, 1967; Nasr, 1987; Blair & Bloom, 1994). این آثار غالباً بر پیوند میان ساختارهای هنری و جهان‌بینی توحیدی در تمدن اسلامی تأکید کرده‌اند و هنر اسلامی را در نسبت با مبانی متافیزیکی آن تحلیل کرده‌اند. در این دسته از پژوهش‌ها، نظریه نصر بیشتر به‌عنوان چهارچوبی تفسیری برای فهم هنر اسلامی به کار رفته و کمتر به ارزیابی انتقادی انسجام درونی این نظریه پرداخته شده است.

(Traditional Art) در افق یک جهان‌بینی قدسی پدید می‌آید، حتی اگر موضوع آن صراحتاً مذهبی نباشد و هنر دینی (Religious Art) ممکن است صرفاً دارای موضوع مذهبی باشد، بدون آنکه لزوماً واجد کیفیت قدسی باشد (Nasr, 1987, 12-14; 1989, 202-205).

موسیقی در این میان جایگاهی ممتاز دارد. نصر (Nasr, 1987, 88-95) با ارجاع به سنت فیثاغوری و میراث حکمت اسلامی، ساختار تناسبی و عددی موسیقی را بازتاب نظم کیهانی می‌داند. از این منظر، نسبت‌های عددی در موسیقی صرفاً روابط کمی نیستند، بلکه حامل کیفیتی وجودی‌اند و از هماهنگی عمیق عالم حکایت می‌کنند. بدین ترتیب، موسیقی سنتی می‌تواند تجلی مستقیم‌تری از نظم هستی باشد.

با این حال در همین نقطه، مسئله‌ای بنیادی پدید می‌آید: اگر قدسیت امری هستی‌شناختی و فراتاریخی باشد، چگونه می‌توان تحقق آن را به جامعه سنتی محدود کرد؟ نصر (Nasr, 1989, 210-215) رنسانس را نقطه عطف گسست از افق قدسی می‌داند و هنر دوران مدرن (رنسانس به بعد) را در کلیت خود واجد نوعی جدایی از امر متعالی معرفی می‌کند. این صورت‌بندی تاریخی، اگرچه در سنت‌گرایی جایگاه مهمی دارد اما مستلزم پاسخ به پرسش‌هایی جدی است. نخست آنکه، گسست رنسانسی در حوزه‌های هنری چگونه گسستی (مطلق یا ناهمگن) بوده است؟ (Burke, 1998; Gombrich, 1995). دوم آنکه، اگر قدسیت امری فراتاریخی است، چرا در دوره‌ای خاص به‌طور غالب حضور دارد و در دوره‌ای دیگر غایب تلقی می‌شود؟ سوم آنکه، معیار تشخیص موسیقی قدسی چیست: ساختار عددی، نیت هنرمند، کارکرد آیینی، یا افق معنایی؟

این مطالعه می‌کوشد با حفظ احترام به انسجام متافیزیکی دستگاه نصر، این پرسش‌ها را به‌صورت تحلیلی طرح کند. هدف نه رد کلی نظریه سنت‌گرایی، بلکه بررسی دقیق نسبت میان سه سطح در آن است: (۱) سطح هستی‌شناختی (ontological) قدسیت؛ (۲) سطح تاریخی (historical) گسست رنسانسی و (۳) سطح فرمال و موسیقی‌شناختی (formal/musicological). فرض اساسی این پژوهش آن است که تنش‌های نظری نصر نه در مبانی متافیزیکی، بلکه در پیوند میان این سه سطح پدید می‌آید. اگر این پیوند به‌صورت شفاف‌تری تبیین شود، دستگاه سنت‌گرایی می‌تواند انسجام تحلیلی بیشتری داشته باشد اما اگر این پیوند مبهم باقی بماند، تناقض‌هایی در صورت‌بندی نظری پدید خواهد آمد. در ادامه ابتدا پیشینه پژوهش و جایگاه این بحث در

• گفت‌وگوی نصر و الیوت دویچ

در سطح فلسفی، یکی از مهم‌ترین مواجهه‌های انتقادی با سنت‌گرایی در گفت‌وگوی سید حسین نصر با الیوت دویچ شکل گرفت. دویچ با رویکردی متأثر از فلسفه تطبیقی و فلسفه تحلیلی، برخی پیش‌فرض‌های سنت‌گرایی درباره حقیقت مطلق و سلسله‌مراتب وجودی را مورد پرسش قرار داد و بر امکان قرائت‌های متکثر از امر قدسی تأکید کرد (Deutsch, 1994).

نصر (Nasr, 1994, 203–210) در پاسخ به این نقدها از مبنای متافیزیکی سنت‌گرایی دفاع کرد و استدلال کرد که نقد دویچ بر پیش‌فرض‌های معرفت‌شناسی مدرن استوار است و از فهم هستی‌شناختی حقیقت که در سنت‌های دینی مطرح شده فاصله دارد. از نظر نصر (ibid., 205)، سنت‌گرایی بر درکی هستی‌شناختی از حقیقت استوار است و بنابراین نمی‌توان آن را صرفاً با معیارهای نسبی‌گرایانه یا معرفت‌شناسی مدرن ارزیابی کرد.

اهمیت این گفت‌وگو در آن است که نشان می‌دهد نصر نسبت به نقدهای فلسفی معاصر بی‌اعتنا نبوده و کوشیده است از مبانی نظری خود دفاع کند. با این حال، محور اصلی این مباحثه مسئله نسبی‌گرایی و حقیقت مطلق است و کمتر به پیامدهای تاریخی نظریه سنت‌گرایی در حوزه هنر و موسیقی پرداخته شده است. به بیان دیگر، دفاع نصر از بنیان‌های متافیزیکی سنت‌گرایی لزوماً به معنای حل‌شدن پرسش‌های تاریخی و موسیقی‌شناختی نیست.

• پژوهش‌های معاصر درباره هنر اسلامی و نقد نصر در سال‌های اخیر، پژوهش‌هایی در فضای آکادمیک به بررسی و نقد دیدگاه نصر درباره هنر اسلامی پرداخته‌اند. برخی از این آثار نشان داده‌اند تقسیم‌بندی نصر میان «هنر قدسی»، «هنر سنتی» و «هنر دینی» در سطح نظری روشن است اما در سطح تطبیق تاریخی با پیچیدگی‌هایی مواجه می‌شود (Nasr, 1987, 12–14; Burckhardt, 1967).

در برخی از این نقدها تأکید شده است معیار قدسی بودن هنر در آثار سنت‌گرایان گاه به «بافت سنتی جامعه» پیوند می‌خورد و نه صرفاً به ساختار درونی اثر هنری یا تجربه زیباشناختی مخاطب (Shiloah, 1995, 3–6). به بیان دیگر، قدسیت در این چهارچوب به‌طور ضمنی با شرایط تاریخی و فرهنگی خاصی ارتباط پیدا می‌کند. این مسئله، اگرچه در چهارچوب سنت‌گرایی قابل دفاع است اما نیازمند صورت‌بندی دقیق‌تری است تا از خلط میان سطح هستی‌شناختی و سطح تاریخی پرهیز شود.

در حوزه موسیقی نیز پژوهش‌های موسیقی‌شناختی درباره سنت اسلامی نشان داده‌اند مفاهیمی چون «غنا»، «سماع» و «قرائت» در تاریخ اسلام معانی و کارکردهای متمایزی

داشته‌اند و نمی‌توان همه آن‌ها را ذیل مفهوم واحد موسیقی قرار داد (Shiloah, 1995, 12–20; Farmer, 1929). این مطالعات نشان می‌دهند تحلیل نظری موسیقی در سنت اسلامی نیازمند تفکیک‌های مفهومی دقیق‌تری است.

• خلأ پژوهشی

مرور ادبیات نشان می‌دهد سه نوع رویکرد غالب در پژوهش‌های موجود قابل تشخیص است:

نخست، آثاری که به دفاع از سنت‌گرایی پرداخته و بر انسجام متافیزیکی آن تأکید می‌کنند (Nasr, 1987). دوم، نقدهای فلسفی کلی سنت‌گرایی که بیشتر از منظر نسبی‌گرایی یا فلسفه مدرن صورت گرفته‌اند (Deutsch, 1994; Sedgwick, 2004). سوم، مطالعات

موردی درباره هنر اسلامی که بدون تحلیل نظام‌مند مبانی نظری سنت‌گرایی انجام شده‌اند (Blair & Bloom, 1994).

آنچه کمتر در پژوهش‌های موجود دیده می‌شود، تحلیلی است که به‌طور هم‌زمان سه سطح اساسی در نظریه نصر را بررسی کند: مبنای هستی‌شناختی قدسیت، صورت‌بندی تاریخی گسست رنسانسی و معیارهای فرمال یا موسیقی‌شناختی تمایز موسیقی قدسی.

این مطالعه می‌کوشد با حفظ دقت نظری و پرهیز از داوری شتاب‌زده، این سه سطح را در نسبت با یکدیگر تحلیل کند. هدف روشن‌شدن این است که ادعای فراتاریخی بودن قدسیت در نظریه نصر چگونه با صورت‌بندی تاریخی آن در تحلیل هنر و موسیقی قابل جمع است.

مبانی متافیزیکی هنر و موسیقی در اندیشه سید حسین نصر

• قدسیت به مثابه امر هستی‌شناختی (Ontological)

در دستگاه فکری سید حسین نصر، قدسیت نه یک حالت ذهنی و نه صرفاً کیفیتی اخلاقی، بلکه واقعیتی هستی‌شناختی است. این نکته برای فهم نظریه او درباره هنر و موسیقی تعیین‌کننده است. نصر (Nasr, 1989, 65–72) تأکید می‌کند در جهان سنتی، هستی به‌صورت سلسله‌مراتبی فهم می‌شود و مراتب وجود از سطح مادی تا حقیقت مطلق امتداد می‌یابد. در چنین جهانی، هنر سنتی بازتابی از همین سلسله‌مراتب وجودی است و از این رو می‌تواند تجلی امر قدسی تلقی شود (Nasr, 1987, 6–10). از نظر نصر، هنر قدسی نه صرفاً نوعی بازنمایی (representation)، بلکه نوعی حضور (presence) است. او تصریح می‌کند هنر قدسی «حامل حضور حقیقتی متعالی» است و در بستر سنت دینی امکان ظهور چنین حضوری فراهم می‌شود (ibid., 14–18).

نصر این تمایز را برای توضیح تفاوت میان هنرهای آیینی و هنرهایی که صرفاً مضمون دینی دارند مطرح می‌کند (Nasr, 1987, 12-15). این تفکیک از نقاط قوت دستگاه نظری او است، زیرا نشان می‌دهد موضوع دینی به‌تنهایی معیار قدسیت هنری نیست. باین‌حال، پرسش مهم در سطح تطبیق پدید می‌آید: چگونه می‌توان به‌طور عملی تشخیص داد که یک اثر در دسته هنر سنتی یا دینی قرار می‌گیرد؟ آیا صرف تعلق به یک جامعه سنتی کافی است؟ یا باید شاخص‌های فرمال و ساختاری مشخصی ارائه شود؟ اگر پاسخ به تعلق اجتماعی وابسته باشد، قدسیت به زمینه تاریخی گره می‌خورد اما اگر پاسخ به ساختار وابسته باشد، لازم است معیارهای دقیق موسیقی‌شناختی ارائه شود.

• پاسخ نصر به نقد نسبی‌گرایی

در پاسخ به الیوت دویچ، نصر (Nasr, 1994, 203-210) تأکید می‌کند نقدهای مبتنی بر نسبی‌گرایی بر پیش‌فرضی مدرن استوارند که حقیقت را امری وابسته به فرهنگ می‌داند. او در برابر این دیدگاه از وجود حقیقتی مطلق و سلسله‌مراتبی دفاع می‌کند. به نظر نصر، سنت‌های دینی بر درکی هستی‌شناختی از حقیقت استوارند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً با معیارهای معرفت‌شناسی مدرن سنجید. این دفاع از حیث متافیزیکی منسجم است؛ زیرا اگر حقیقتی مطلق وجود داشته باشد، هنر سنتی نیز می‌تواند تجلی آن باشد. باین‌حال، دفاع از حقیقت مطلق به‌خودی‌خود صورت‌بندی تاریخی نظریه را تضمین نمی‌کند. حتی اگر بپذیریم قدسیت حقیقتی فراتاریخی است، همچنان باید نشان داد چگونه در بستر تاریخ هنر، حضور و غیاب آن رخ می‌دهد.

• نقطه تمرکز مسئله

تا اینجا می‌توان گفت مبانی متافیزیکی نصر انسجام درونی دارند اما پرسش اصلی دقیقاً در همین نقطه آغاز می‌شود: اگر قدسیت حقیقتی هستی‌شناختی و فراتاریخی است، چرا تحقق آن در نظریه نصر عمدتاً به جامعه سنتی محدود می‌شود و رنسانس به‌عنوان نقطه گسست معرفی می‌گردد؟ برای پاسخ به این پرسش، لازم است به سطح تاریخی نظریه او وارد شویم و مفهوم گسست رنسانسی را بررسی کنیم.

رنسانس و مسئله گسست: تحلیل تاریخی نظریه نصر
در دستگاه سنت‌گرایانه، رنسانس نقطه عطفی در تاریخ غرب تلقی می‌شود. نصر با پیروی از رنه گنون و فریتیوف شوئون، رنسانس را مرحله‌ای می‌داند که در آن مرکز ثقل از حقیقت متعالی به سوژه انسانی منتقل

بنابراین اثر هنری در سنت، صرفاً نشانه‌ای نمادین نیست، بلکه می‌تواند حامل تجلی عینی حقیقتی متافیزیکی باشد. در این چهارچوب، هنر سنتی در پیوند با وحی، شریعت و حکمت شکل می‌گیرد. هنرمند سنتی خالق به معنای مدرن کلمه نیست، بلکه واسطه‌ای است که صورت‌های هنری از طریق او تحقق می‌یابند (ibid., 16-20). این تلقی با فهم مدرن از هنر که آن را بیان فردی و خودآیین می‌داند تفاوتی بنیادی دارد.

• نسبت عدد، صورت و نظم کیهانی

یکی از ارکان نظریه نصر درباره موسیقی، پیوند میان نسبت‌های عددی و نظم کیهانی است. او با ارجاع به سنت فیثاغوری و نیز به میراث حکمت اسلامی، بر این نکته تأکید می‌کند که عدد صرفاً کمیتی ریاضی نیست، بلکه حامل معنایی کیفی و نمادین است (Nasr, 1996, 24-27). در این دیدگاه، نسبت‌های هارمونیک در موسیقی بازنمایی از تناسبات درونی عالم تلقی می‌شوند؛ ایده‌ای که ریشه در سنت فیثاغوری و نظریه «هارمونی افلاک» دارد (Godwin, 1993, 5-12).

باین‌حال باید تمایزی دقیق برقرار کرد. نصر (Nasr, 1987, 149-153) مدعی نیست که هر رابطه عددی به‌خودی‌خود قدسی است، بلکه معتقد است در بستر یک جهان‌بینی قدسی، نسبت‌های عددی می‌توانند به‌مثابه زبان نظم کیهانی فهم شوند. به بیان دیگر، عدد در افق سنتی معنایی نمادین و وجودی دارد، نه صرفاً محاسباتی. در اینجا پرسشی اساسی مطرح می‌شود که آیا این معنا در ساختار صوتی موسیقی نهفته و ذاتی آن است؟ یا این معنا از تفسیر فرهنگی آن اثر موسیقی حاصل می‌شود؟ اگر معنا ذاتی باشد باید بتوان از طریق تحلیل ساختاری موسیقی ویژگی‌هایی را نشان داد که به‌طور عینی حامل نظم کیهانی‌اند اما اگر این معنا تفسیری باشد، آنگاه قدسیت به افق معنایی و جهان‌بینی فرهنگی وابسته خواهد شد. این تمایز یکی از نقاط آغاز تنش نظری در تحلیل دیدگاه نصر است.

• تمایز هنر قدسی، سنتی و دینی

برای جلوگیری از خلط مفاهیم، نصر میان سه نوع هنر تمایز قائل می‌شود:

- ۱) هنر قدسی (Sacred Art): هنری که مستقیماً در بستر آیین شکل می‌گیرد؛ مانند معماری مسجد یا تلاوت قرآن.
- ۲) هنر سنتی (Traditional Art): هنری که در جهان‌بینی قدسی پدید آمده، حتی اگر موضوع آن صریحاً مذهبی نباشد.
- ۳) هنر دینی (Religious Art): هنری که موضوع دینی دارد اما از حیث صورت و ساختار لزوماً قدسی نیست.

شد (Nasr, 1996, 38–41; Guénon, 2001, 27–32). در این روایت، ظهور پرسپکتیو خطی در نقاشی، گسترش انسان‌گرایی در اندیشه و برجسته‌شدن فردیت هنرمند نشانه‌هایی از این تحول‌اند. پرسپکتیو خطی در این تحلیل صرفاً یک تکنیک بصری نیست، بلکه نماد جابه‌جایی کانون هستی‌شناختی جهان تلقی می‌شود؛ به این معنا که جهان از منظر ناظر انسانی سازمان می‌یابد، نه از منظر حقیقتی متعالی (Panofsky, 1991, 27–30). از این رو رنسانس آغاز فرایندی دانسته می‌شود که در نهایت به سکولاریزاسیون هنر انجامید.

با این حال پژوهش‌های تاریخ هنر نشان داده‌اند رنسانس نه رخدادی ناگهانی، بلکه فرایندی تدریجی بوده است. گامبریچ (Gombrich, 1995, 213–220) نشان می‌دهد بسیاری از عناصر طبیعی‌گرایانه پیش از رنسانس نیز در هنر اروپایی وجود داشتند و تحول پرسپکتیو حاصل تجربه‌های تدریجی هنرمندان بود. همچنین برک (Burke, 1997, 16–22) تأکید می‌کند رنسانس در مناطق مختلف اروپا به صورت ناهمگون تحقق یافت و عناصر قرون وسطایی در بسیاری از حوزه‌ها تا قرن‌ها بعد استمرار داشتند.

در حوزه موسیقی نیز وضعیت پیچیده‌تر است. موسیقی رنسانس، به‌ویژه در آثار ژوسکن دپره و پالستینا، همچنان در بستر آیینی کلیسا شکل گرفت و در خدمت تجربه مذهبی قرار داشت (Grout & Palisca, 2001, 150–160). اگر معیار قدسیت کارکرد آیینی باشد، موسیقی رنسانس همچنان در افق قدسی باقی مانده است. از سوی دیگر، پیچیدگی کنترپوانی این دوره نشان‌دهنده نظم تناسبی و ریاضی در ساختار موسیقایی است (Taruskin, 2010, 58–64). از این رو پرسش اصلی این است که در کدام سطح می‌توان از گسست سخن گفت: در سطح کارکرد آیینی، در سطح ساختار موسیقایی، یا در سطح جهان‌بینی فلسفی؟ پاسخ به این پرسش برای ارزیابی روایت سنت‌گرایانه از تاریخ هنر اهمیت تعیین‌کننده دارد.

معیارهای موسیقی‌شناختی قدسیت: آزمون نظریه در برابر مصادیق

• مسئله معیار

اگر بپذیریم در اندیشه سید حسین نصر هنر سنتی بازتاب نظم کیهانی و تجلی حقیقتی متافیزیکی است، پرسش مهم آن است که این امر چگونه در سطح موسیقی قابل تشخیص است. به بیان دیگر، معیار تشخیص قدسی بودن موسیقی چیست؟ آیا قدسیت در ساختار صوتی اثر نهفته

است، یا در نیت خالق آن، یا در کارکرد آیینی آن؟ به‌طور کلی می‌توان سه امکان نظری را در این زمینه از یکدیگر متمایز کرد:

۱. معیار ساختاری (Structural/ Formal Criterion)
 ۲. معیار نیت هنرمند (Intentional Criterion)
 ۳. معیار کارکرد آیینی (Liturgical/Functional Criterion)
- هریک از این معیارها پیامدهای نظری متفاوتی دارد و اگر به‌صورت دقیق از یکدیگر تفکیک نشوند، نظریه با ابهام مفهومی مواجه خواهد شد.

• معیار ساختاری: نسبت‌های عددی و هارمونیک

نصر با ارجاع به سنت فیثاغوری و نیز به میراث حکمت اسلامی، بر پیوند میان موسیقی و نسبت‌های عددی تأکید می‌کند. در این دیدگاه، فواصل موسیقایی صرفاً روابط فیزیکی میان فرکانس‌ها نیستند، بلکه بازتابی از تناسبات کیهانی‌اند (Nasr, 1989, 150–155; Godwin, 1993, 5–12). از این منظر، هارمونی موسیقایی می‌تواند به‌مثابه بازتابی از نظم عالم فهم شود.

با این حال پرسشی بنیادین مطرح می‌شود. تقریباً همه نظام‌های موسیقایی بر پایه نسبت‌های عددی بنا شده‌اند. از موسیقی کلاسیک غربی گرفته تا موسیقی دستگاهی ایرانی و حتی نظام‌های هارمونیک موسیقی مدرن، همگی بر روابط دقیق فرکانسی استوارند (Grout & Palisca, 2001, 4–8). بنابراین اگر وجود نسبت‌های عددی به‌تنهایی معیار باشد، باید پذیرفت طیف بسیار گسترده‌ای از موسیقی‌ها واجد کیفیت قدسی‌اند اما نصر (Nasr, 1987, 147–153) چنین نتیجه‌ای را نمی‌پذیرد. از این رو به نظر می‌رسد وجود صرف نسبت‌های عددی کافی نیست. آنچه در افق سنتی اهمیت دارد، فهم نمادین و متافیزیکی این نسبت‌هاست. به بیان دیگر، نسبت‌های عددی تنها زمانی حامل معنای قدسی‌اند که در چهارچوب یک جهان‌بینی قدسی تفسیر شوند. این تمایز مسئله‌ای مهم را آشکار می‌کند. اگر قدسیت نه در خود ساختار صوتی بلکه در افق تفسیری آن قرار گیرد، آنگاه معیار ساختاری به‌تنهایی قادر به توضیح قدسیت موسیقی نخواهد بود.

• معیار نیت هنرمند

امکان دوم آن است که قدسیت موسیقی به نیت خالق اثر وابسته باشد. در تاریخ موسیقی غرب، یوهان سباستیان باخ نمونه‌ای برجسته در این زمینه است. او بسیاری از آثار خود را با عبارت Soli Deo Gloria («تنها برای جلال خداوند») امضا می‌کرد و آثار مذهبی او، مانند «کانتات‌ها و مس‌ها»، آشکارا در خدمت الاهیات لوتری قرار داشتند (Taruskin, 2010, 327–335).

اگر نیت دینی آهنگساز معیار قدسیت باشد، آنگاه می‌توان

سباستیان باخ» (قرن هجدهم). آثار او از نظر ساختاری دارای پیچیدگی کنترپوانی چشمگیری‌اند و بسیاری از آن‌ها در بستر مذهبی خلق شده‌اند. با این حال بخشی از آثار او ماهیتی کنسرتی یا سازی دارند. اگر باخ نیز قدسی تلقی شود، باید توضیح داد چگونه چنین قدسیتی در بستر فرهنگی دوره‌ای که معمولاً آغاز مدرنیته دانسته می‌شود استمرار یافته است (Taruskin, 2010, 327-335).

سوم، اولیویه مسیان (قرن بیستم) که موسیقی او غالباً در فضای کنسرت اجرا می‌شود و از زبان هارمونیک مدرن بهره می‌برد اما در عین حال عمیقاً بر الاهیات مسیحی استوار است. در اینجا تنش نظری آشکارتر می‌شود: اگر مدرنیته ذاتاً سکولار باشد، چگونه می‌توان حضور چنین موسیقی‌ای را توضیح داد (Griffiths, 1985, 80-84).

این سه نمونه نشان می‌دهد مسئله قدسیت را نمی‌توان به سادگی به یک دوره تاریخی خاص محدود کرد. معیارهای ساختاری، نیتی و کارکردی هریک به نتایج متفاوتی می‌انجامد و بدون صورت‌بندی دقیق، نظریه در معرض ناهمگونی درونی قرار می‌گیرد.

• جمع‌بندی

تحلیل موسیقی‌شناختی نشان داد مفهوم قدسیت در نظریه نصر نیازمند وضوح بیشتری در سطح معیارهاست. اگر قدسیت در سطح هستی‌شناختی تعریف شود، لازم است نحوه تحقق آن در ساختار موسیقی، نیت هنرمند و کارکرد آیینی اثر به طور دقیق‌تر تبیین گردد. در غیر این صورت، شکافی میان ادعای متافیزیکی و تحلیل تاریخی پدید می‌آید. در بخش بعدی، بحث به حوزه هنر اسلامی منتقل می‌شود و مفاهیمی چون غنا، سماع و تجربه صوتی در سنت عرفانی بررسی خواهد شد تا نشان داده شود حتی در بستر سنت اسلامی نیز مسئله قدسیت موسیقی ساده و یک‌دست نیست.

موسیقی در سنت اسلامی: فقه، تصوف و مسئله قدسیت

• تمایز مفهومی موسیقی و غنا

در بسیاری از مباحث معاصر، واژه موسیقی به صورت عام برای اشاره به همه اشکال سازمان‌یافته صوت به کار می‌رود. با این حال، در متون فقهی کلاسیک اسلامی، موضوع اصلی بحث غالباً غنا بوده است، نه موسیقی به معنای گسترده و مدرن آن. این تمایز از نظر مفهومی اهمیت بنیادین دارد. در منابع حدیثی و فقهی، غنا معمولاً به نوعی آواز لاهی و طرب‌آلود اشاره دارد که با مجالس لاهی یا محتوای نامناسب همراه است (Shiloah, 1995, 31-36). در مقابل، اشکالی از صوت همچون تلاوت قرآن، اذان،

گفت اثر موسیقایی به واسطه قصد معنوی خالق خود در افق قدسی قرار می‌گیرد اما این دیدگاه نیز پرسش‌هایی ایجاد می‌کند. آیا هر موسیقی که با نیت دینی ساخته شود، قدسی است؟ اگر آهنگ‌سازی در جهان مدرن با ایمان شخصی عمیق اثری خلق کند، آیا آن اثر نیز باید قدسی تلقی شود؟

در قرن بیستم، «اولیویه مسیان» نمونه‌ای قابل توجه در این زمینه است. آثار او به طور مستقیم بر الاهیات کاتولیک و تجربه عرفانی استوارند (Griffiths, 1985, 78-84). اگر نیت آهنگساز معیار باشد، آنگاه باید پذیرفت امکان موسیقی قدسی در دوران مدرن نیز وجود دارد. چنین نتیجه‌ای روایت گسست کامل میان هنر سنتی و هنر مدرن را با پرسش مواجه می‌کند.

• معیار کارکرد آیینی

امکان سوم آن است که قدسیت به کارکرد آیینی موسیقی وابسته دانسته شود. براساس این دیدگاه، موسیقی که در بستر آیینی (Liturgical) اجرا می‌شود، به دلیل پیوند مستقیم با مناسک دینی می‌تواند واجد صبغه‌ای قدسی تلقی گردد. در سنت موسیقی رنسانس، آثار «جیووانی پیرلوتیجی» پالسترینا» نمونه‌ای شاخص از این نوع موسیقی هستند. آثاری همچون Missa Papae Marcelli در چهارچوب آیین کلیسای کاتولیک پدید آمده‌اند و در تاریخ موسیقی غرب به عنوان نمونه‌های کلاسیک موسیقی آیینی (liturgical music) شناخته می‌شوند (Grout & Palisca, 2001, 166-172; Taruskin, 2010, 101-108).

با این حال اگر کارکرد آیینی معیار اصلی باشد، باید پذیرفت بسیاری از آثار پسا رنسانسی نیز همچنان در بستر آیینی خلق شده‌اند. افزون بر این، در سنت اسلامی نیز مسئله پیچیده‌تر است. مفاهیمی چون غنا، سماع و قرائت در تاریخ اسلامی معانی و جایگاه‌های متفاوتی داشته‌اند و نسبت میان صوت، آیین و مشروعیت دینی همواره محل بحث بوده است (Nasr, 1987, 161-168). بنابراین معیار کارکرد آیینی نیز به تنهایی قادر به ارائه تعریفی ساده و یک‌دست از موسیقی قدسی نیست.

• باخ، پالسترینا و مسیان: تحلیلی تطبیقی

برای روشن‌تر شدن مسئله می‌توان سه نمونه تاریخی را به عنوان آزمونی برای این معیارها بررسی کرد. نخست، پالسترینا (قرن شانزدهم) که آثار او به طور کامل در بستر آیینی کلیسا شکل گرفتند. ساختار پلی‌فونیک پیچیده، کارکرد آیینی و نیت دینی آهنگساز موجب می‌شود آثار او براساس هر سه معیار در افق قدسی قرار گیرند (Grout & Palisca, 2001, 166-170). دوم، «یوهان

• جامعه سنتی و تولید هنر قدسی

نصر در برخی آثار خود تصریح می‌کند در جوامع سنتی، بیشتر ابعاد زندگی در ارتباط با امر قدسی سامان می‌یابند و از همین رو هنر نیز در افقی قدسی شکل می‌گیرد (Nasr, 1996, 88-92). این دیدگاه از منظر انسان‌شناسی فرهنگی قابل فهم است، زیرا در بسیاری از جوامع پیشامدرن تمایز نهادی روشنی میان حوزه‌های دینی و غیردینی وجود نداشته است.

باین‌حال، چنین برداشتی نیازمند دقت بیشتری است. حتی در جوامع سنتی نیز انواع متفاوتی از تولید هنری وجود داشته است: هنر آیینی، هنر درباری، هنر مردمی و اشکال سرگرم‌کننده. این تنوع نشان می‌دهد نمی‌توان همه تولیدات هنری در یک جامعه سنتی را به‌صورت یکپارچه در زمره هنر قدسی قرار داد.

ازسوی دیگر، اگر جامعه سنتی به‌طور پیشینی (a priori) واجد کیفیت قدسی تلقی شود، خطر استدلال دوری (circular reasoning) پدید می‌آید: جامعه سنتی قدسی است زیرا هنر آن قدسی است و هنر آن قدسی است زیرا در جامعه‌ای قدسی تولید شده است. برای پرهیز از چنین دور منطقی، لازم است معیارهای درونی‌تر و دقیق‌تری برای تشخیص قدسیت در هنر ارائه شود.

• پیچیدگی درون‌سنتی و پیامدهای نظری

مطالعات تاریخی و فقهی نشان می‌دهد در درون سنت اسلامی نیز درباره صوت و موسیقی دیدگاه‌های متنوعی وجود داشته است. برخی جریان‌ها به کارکرد معنوی صوت تأکید کرده‌اند، درحالی‌که برخی دیگر نسبت به پیامدهای اخلاقی و اجتماعی آن نگرانی‌هایی مطرح کرده‌اند (During, 1989, 12-18).

این واقعیت تاریخی نشان می‌دهد قدسیت موسیقی را نمی‌توان امری خودکار و ذاتی هر اثر در جامعه سنتی دانست. بلکه این امر به چهارچوب‌های خاص تفسیری، آیینی و اجتماعی وابسته بوده است. در نتیجه، نسبت‌دادن قدسیت صرفاً به یک بافت تاریخی کافی نیست و نیازمند تبیین دقیق‌تری در سطح نظری است. از این منظر، نظریه نصر برای حفظ انسجام مفهومی خود باید نسبت میان دو سطح را روشن‌تر سازد: از یک سو قدسیت در معنای هستی‌شناختی (ontological sacredness) و ازسوی دیگر شرایط تاریخی و اجتماعی تحقق آن.

بررسی جایگاه موسیقی در سنت اسلامی نشان داد: مفهوم موسیقی با مفهوم فقهی غنا یکسان نیست؛ در درون سنت اسلامی تنوع و اختلاف‌نظر قابل توجهی درباره صوت و موسیقی وجود داشته است و در تصوف، تجربه قدسی صوت جایگاهی مهم دارد و نسبت میان جامعه سنتی و

مناجات و حتی برخی صورت‌های آیینی سماع، در چهارچوب‌های خاصی مشروع یا حتی مطلوب تلقی شده‌اند. این امر نشان می‌دهد در سنت اسلامی نوعی تفکیک درونی میان گونه‌های مختلف صوت وجود داشته است. به بیان دیگر، مسئله اصلی در بسیاری از مباحث فقهی نه اصل صوت یا موسیقی، بلکه کارکرد، بافت اجتماعی و معنای فرهنگی آن بوده است. پژوهش‌های موسیقی‌شناختی درباره جهان اسلام نیز نشان می‌دهد سنت اسلامی هیچ‌گاه موضعی کاملاً یکپارچه درباره موسیقی نداشته است. در برخی دوره‌ها و مناطق، موسیقی در دربارها و محیط‌های شهری رونق یافته و حتی به سطح بالایی از پیچیدگی نظری و عملی رسیده است، درحالی‌که در دوره‌ها یا محیط‌های دیگر با محدودیت‌هایی روبه‌رو شده است (Farmer, 1929, 5-12). در سنت صوفیانه نیز آیین سماع جایگاه مهمی یافته است، هرچند برخی فقیهان نسبت به آن با احتیاط یا مخالفت برخورد کرده‌اند. این پیچیدگی تاریخی نشان می‌دهد حتی در جوامعی که ممکن است سنتی نامیده شوند، مسئله قدسیت موسیقی امری ساده و یک‌دست نبوده است.

• تصوف و تجربه قدسی صوت

در تحلیل‌های سید حسین نصر از هنر اسلامی، نقش تصوف اهمیت ویژه‌ای دارد. از نظر او در سنت صوفیانه، تجربه شنیدن می‌تواند به وسیله‌ای برای تذکر معنوی و حضور قلب تبدیل شود (Nasr, 1987, 161-165). در آیین سماع (samā)، شنیدن صوت نه صرفاً تجربه‌ای حسی، بلکه امکانی برای گشودگی به ساحت‌های معنوی تلقی می‌شود.

در این افق، صوت می‌تواند نقشی واسطه‌ای میان جهان محسوس و عالم معانی ایفا کند. چنین برداشتی با مبانی متافیزیکی نصر سازگار است، زیرا در دستگاه فکری او جهان دارای ساختاری سلسله‌مراتبی است و مراتب مختلف واقعیت می‌توانند ازطریق نمادها و تجلیات حسی به یکدیگر مرتبط شوند (Nasr, 1989, 65-70). براین‌اساس، قدسیت موسیقی نه صرفاً در ساختار صوتی آن، بلکه در نسبت آن با تجربه زیسته معنوی (lived spiritual experience) تحقق می‌یابد. باین‌حال همین نکته، پرسشی مهم را پیش می‌کشد: اگر قدسیت موسیقی به تجربه معنوی وابسته باشد، آیا چنین تجربه‌ای صرفاً در بستر جامعه سنتی امکان‌پذیر است؟ یا آنکه در شرایط تاریخی متفاوت نیز می‌تواند رخ دهد؟ اگر امکان دوم پذیرفته شود، آنگاه باید به امکان استمرار تجربه قدسی در جهان مدرن نیز توجه شود.

است، درحالی‌که در دوران مدرن، پارادایم انسان‌محور و سکولار بر ساختارهای معرفتی و هنری غلبه می‌یابد. چنین تفسیری امکان تمایز میان «حضور ontological امر قدسی» و «جایگاه فرهنگی آن» را فراهم می‌کند.

باین‌حال، این تمایز خود پرسش نظری مهمی را مطرح می‌سازد: اگر قدسیت حقیقتی هستی‌شناختی و مستقل از شرایط تاریخی است، نسبت آن با تغییر پارادایم‌های فرهنگی چگونه باید فهمیده شود؟ آیا تحولات تاریخی می‌توانند در نحوه حضور این حقیقت تأثیر بگذارند، یا صرفاً شرایط ادراک و تفسیر آن را دگرگون می‌کنند؟ اگر فرض دوم پذیرفته شود، نتیجه آن است که امکان تجربه امر قدسی حتی در افق فرهنگی مدرن نیز به‌طور بالقوه باقی می‌ماند، هرچند شرایط تاریخی ممکن است ادراک آن را دشوارتر یا حاشیه‌ای‌تر سازد. در این صورت، روایت گسست مطلق میان جهان سنتی و مدرن نیازمند تعدیل خواهد بود و تاریخ هنر را می‌توان نه به‌صورت دوگانه حضور/ غیاب قدسیت، بلکه به‌عنوان طیفی از درجات ظهور آن تفسیر کرد.

• تنش دوم: معیار تشخیص موسیقی قدسی

تحلیل تطبیقی آثار پالستینا، باخ و مسیان نشان داد معیار قدسیت موسیقی را نمی‌توان صرفاً به دوره‌ای تاریخی یا حتی به ساختارهای عددی و تناسب ریاضی تقلیل داد. نسبت‌های عددی در اغلب نظام‌های موسیقایی حضور دارند؛ نیت دینی می‌تواند در دوره‌های تاریخی مختلف وجود داشته باشد؛ و کارکرد آیینی نیز در هنر دوران مدرن به‌طور کامل از میان نرفته است.

پاسخی که می‌توان در چهارچوب سنت‌گرایی مطرح کرد آن است که قدسیت نه در صرف ساختار موسیقایی یا نیت هنرمند، بلکه در «کیفیت حضور» (Quality of Presence) کیفیت حضور وجودی اثر هنری تحقق می‌یابد. باین‌حال، این پاسخ نیازمند صورت‌بندی تحلیلی دقیق‌تری است. اگر کیفیت حضور امری پدیدارشناختی و وابسته به تجربه زیسته باشد، آنگاه باید امکان تحقق آن در افق‌های تاریخی مختلف نیز بررسی شود.

در غیر این صورت، این خطر وجود دارد که قدسیت به‌صورت ضمنی به یک «فضای تاریخی ممتاز» محدود شود، درحالی‌که در سطح نظری به‌عنوان امری فراتاریخی تعریف شده است. روشن‌ساختن این نسبت میان تعریف متافیزیکی قدسیت و شرایط تاریخی تحقق آن، برای انسجام نظری دیدگاه نصر ضروری به نظر می‌رسد.

• تنش سوم: همگن‌سازی رنسانس

در روایت سنت‌گرایانه از تاریخ غرب، رنسانس غالباً به‌عنوان نقطه گسستی بنیادین معرفی می‌شود که پس از آن هنر

هنر قدسی نیازمند صورت‌بندی نظری دقیق‌تری است. این نتایج زمینه را برای ورود به بخش پایانی تحلیل فراهم می‌کند؛ بخشی که در آن تنش‌های مفهومی نظریه نصر به‌صورت نظام‌مند جمع‌بندی خواهد شد، بی‌آنکه تحلیل به ساده‌سازی یا داوری شتاب‌زده فروکاسته شود.

صورت‌بندی نهایی تنش‌های مفهومی و امکان بازاندیشی نظری

تحلیل پیشین نشان داد نظریه سید حسین نصر درباره هنر و موسیقی، در سطح مبانی متافیزیکی انسجام قابل توجهی دارد. در چهارچوب فلسفه سنت‌گرایانه او، قدسیت نه امری صرفاً تاریخی یا فرهنگی، بلکه حقیقتی هستی‌شناختی تلقی می‌شود که ریشه در ساختار وجود دارد. از این منظر، هنر سنتی تجلی نظم کیهانی و انعکاس مراتب هستی در صورت‌های محسوس است و موسیقی، به‌دلیل اتکای بنیادین خود بر نسبت‌ها و تناسبات عددی، بیش از سایر هنرها به این نظم متافیزیکی نزدیک تلقی می‌شود (Nasr, 1987; 1989). در چنین دستگاهی، تفسیر نصر از رنسانس نیز معنای خاصی می‌یابد: رنسانس نه صرفاً یک تحول هنری، بلکه نشانه تغییر پارادایم در فهم انسان و جهان است؛ تغییری که در آن جهان‌بینی قدسی به تدریج جای خود را به افق انسان‌محور و سکولار می‌دهد.

باین‌حال، هنگامی که این چهارچوب متافیزیکی در برابر داده‌های تاریخ هنر و تحلیل موسیقی‌شناختی قرار می‌گیرد، مجموعه‌ای از تنش‌های نظری پدیدار می‌شود. این تنش‌ها لزوماً به معنای ناسازگاری بنیادین نظریه نیستند، بلکه نشان می‌دهند نسبت میان مبانی متافیزیکی و تحقق تاریخی هنر نیازمند صورت‌بندی دقیق‌تر است. در ادامه، مهم‌ترین این تنش‌ها بررسی می‌شود.

• تنش نخست: فراتاریخی‌بودن قدسیت و تاریخ‌مندی تحقق آن

در اندیشه نصر، قدسیت حقیقتی فراتاریخی است؛ امری که به ساختار هستی مربوط می‌شود و بنابراین نمی‌تواند به دوره‌ای تاریخی محدود گردد. باین‌حال، در روایت تاریخی او، تحقق کامل این افق قدسی عمدتاً به جوامع سنتی نسبت داده می‌شود، درحالی‌که رنسانس به‌عنوان نقطه آغاز افول این افق در تمدن غرب معرفی می‌گردد.

یکی از پاسخ‌های ممکن در چهارچوب سنت‌گرایی آن است که این روایت را نه به‌عنوان ادعای حذف کامل امر قدسی، بلکه به‌مثابه توصیف تغییر در «پارادایم غالب فرهنگی» تفسیر کنیم. براین‌اساس، در جوامع سنتی افق قدسی چهارچوب مسلط فهم جهان و تولید هنری

در تفسیر رنسانس و دوره‌های پس از آن، با تنش‌های مفهومی همراه می‌شود که نیازمند صورت‌بندی دقیق‌تری است.

یافته‌های این پژوهش نشان داد ادعای فراتاریخی بودن قدسیت، هنگامی که تحقق تاریخی آن عمدتاً به جامعه سنتی محدود می‌شود، به توضیح نظری روشن‌تری نیاز دارد. همچنین، برای تمایز میان موسیقی قدسی و غیرقدسی، صرف اشاره به مبانی کلی کافی نیست و باید معیارهایی در سطوح فرمال، نیتی، کارکردی و معنایی تدوین شود. افزون‌بر این، روایت گسست رنسانسی نیز باید با توجه به پیچیدگی و ناهمگونی تاریخ هنر بازخوانی گردد، نه آنکه به‌صورت یک خط سیر ساده و یکدست فرض شود.

در مجموع می‌توان گفت، نظریه نصر در سطح هستی‌شناختی واجد انسجام است اما در مواجهه با مصادیق تاریخی و آثار مشخص موسیقایی با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شود. این دشواری‌ها به معنای نفی اعتبار کلی نظریه نیست، بلکه نشان می‌دهد برای انطباق آن با تنوع تجربه‌های هنری در بستر تاریخ، به بسط تحلیلی و تمایزبخشی مفهومی بیشتری نیاز است.

اعلام عدم تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌دارد در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود ندارد.

فهرست منابع

- Burckhardt, T. (1967). *Sacred art in East and West: Its principles and methods*. World Publishing Company.
- Blair, S., & Bloom, J. (1994). *The art and architecture of Islam 1250–1800*. Yale University Press.
- Burke, P. (1997). *The Renaissance*. Macmillan.
- Burke, P. (1998). *The Italian Renaissance: Culture and society in Italy*. Princeton University Press.
- Deutsch, E. (1994). *Religion and spirituality*. State University of New York Press.
- During, J. (1989). *The art of Persian music*. Mage Publishers.
- Farmer, H. G. (1929). *A history of Arabian music to the XIII century*. Luzac.
- Godwin, J. (1993). *The harmony of the spheres: The Pythagorean tradition in music*. Inner Traditions.
- Gombrich, E. H. (1995). *The story of art* (16th ed.). Phaidon Press.

غرب به تدریج سکولار شده است. با این حال، پژوهش‌های تاریخ هنر و موسیقی نشان می‌دهد گذار از قرون وسطی به رنسانس و سپس به دوران مدرن، فرایندی تدریجی، چندلایه و ناهمگون بوده است.

در این چهارچوب، حتی در دوره‌هایی که معمولاً مدرن تلقی می‌شوند، نمونه‌هایی از هنر با جهت‌گیری آشکار دینی و معنوی دیده می‌شود. بنابراین، تصویر یک گسست کامل میان هنر سنتی و هنر مدرن با پیچیدگی‌های تاریخی سازگار نیست.

پاسخ ممکن سنت‌گرایانه آن است که مسئله نه تک‌نمونه‌های تاریخی، بلکه «جهت‌گیری کلان تمدنی» است. این پاسخ تا حدی قابل دفاع است اما همچنان نیازمند شاخص‌هایی عینی برای تشخیص این جهت‌گیری است. در غیر این صورت، تحلیل تاریخی ممکن است در سطحی کلی و توصیفی باقی بماند و دقت تحلیلی کافی نداشته باشد.

• امکان بازاندیشی در چهارچوب سنت‌گرایی

با در نظر گرفتن تنش‌های پیش‌گفته، می‌توان پیشنهادی نظری مطرح کرد که در عین وفاداری به مبانی متافیزیکی دیدگاه نصر، از ساده‌سازی تاریخی پرهیز کند.

نخست آنکه قدسیت می‌تواند به‌عنوان یک امکان هستی‌شناختی (Ontological Possibility) امکان وجودی) فهم شود، نه به‌عنوان ویژگی انحصاری یک دوره تاریخی خاص. دوم آنکه تحقق تاریخی این امکان را می‌توان به‌صورت طیفی و درجه‌مند (Gradational) تحلیل کرد، نه در قالب دوگانه ساده حضور یا غیاب. سوم آنکه معیار تشخیص موسیقی قدسی را می‌توان در نسبت میان چند سطح تعریف کرد: ساختار موسیقایی، نیت هنرمند، کارکرد آیینی و افق معنایی که اثر در آن دریافت می‌شود.

چنین بازاندیشی نه به معنای نفی سنت‌گرایی است و نه به معنای پذیرش نسبی‌گرایی مدرن؛ بلکه تلاشی است برای افزایش انسجام مفهومی نظریه و سازگار کردن آن با پیچیدگی‌های تاریخ هنر و موسیقی.

نتیجه‌گیری

این مطالعه دیدگاه سید حسین نصر درباره موسیقی را در سه سطح متافیزیکی، تاریخی و موسیقی‌شناختی بررسی کرد. در سطح مبانی متافیزیکی، نظریه نصر درباره قدسیت هنر که آن را امری هستی‌شناختی و وابسته به نظم کیهانی می‌داند، انسجام درونی قابل توجهی دارد و چهارچوبی نیرومند برای فهم هنر سنتی فراهم می‌آورد. با این حال، پیوند این مبانی با تحلیل تاریخی هنر، به‌ویژه

- Griffiths, P. (1985). *Olivier Messiaen and the music of time*. Cornell University Press.
- Grout, D. J., & Palisca, C. V. (2001). *A history of Western music* (6th ed.). W. W. Norton.
- Guénon, R. (2001). *The crisis of the modern world*. Sophia Perennis.
- Nasr, S. H. (1987). *Islamic art and spirituality*. State University of New York Press.
- Nasr, S. H. (1989). *Knowledge and the sacred*. State University of New York Press.
- Nasr, S. H. (1994). The need for a sacred science. In E. Deutsch (Ed.), *Religion and spirituality* (pp. 201–210). State University of New York Press.
- Nasr, S. H. (1996). *Religion and the order of nature*. Oxford University Press.
- Panofsky, E. (1991). *Perspective as symbolic form*. Zone Books.
- Schuon, F. (2005). *The transcendent unity of religions*. Quest Books.
- Sedgwick, M. (2004). *Against the modern world: Traditionalism and the secret intellectual history of the twentieth century*. Oxford University Press.
- Shiloah, A. (1995). *Music in the world of Islam: A socio-cultural study*. Wayne State University Press.
- Taruskin, R. (2010). *The Oxford history of Western music*. Oxford University Press.

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to journal of Art and Civilization of the Orient. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله

قنبری احمدآباد، حسین. (۱۴۰۵). نقد تحلیلی دیدگاه سید حسین نصر درباره موسیقی (بازخوانی نسبت امر قدسی، تاریخ و صورت هنری در افق سنت‌گرایی). *مجله هنر و تمدن شرق*، ۱۴ (۵۳)، ۱۶-۲۵.

DOI: [10.22034/jaco.2026.581871.1536](https://doi.org/10.22034/jaco.2026.581871.1536)

URL: https://www.jaco-sj.com/article_246455.html

